

¹Und er sprach zu ihnen: Wahrlich ich sage euch: Es stehen einige hier, die werden den Tod nicht schmecken, bis sie sehen das Reich Gottes mit seiner Kraft kommen.

Die Verklärung Jesu

²Und nach sechs Tagen nahm Jesus zu sich Petrus, Jakobus und Johannes und führte sie mit sich alleine auf einen hohen Berg. Und er wurde vor ihnen verklart.³Und seine Kleider wurden hell und weiß wie der Schnee, wie sie kein Bleicher auf Erden so weiß machen kann.⁴Und es erschien ihnen Elia mit Mose, und sie redeten mit Jesus.⁵Und Petrus antwortete und sprach zu Jesus: Rabbi, hier ist gut sein für uns. Lasst uns drei Hütten machen: dir eine, Mose eine und Elia eine.⁶Er wusste aber nicht, was er redete; denn sie waren sehr erschrocken.⁷Und es kam eine Wolke, die überschattete sie. Und eine Stimme kam herab aus der Wolke und sprach: Das ist mein geliebter Sohn; den sollt ihr hören!⁸Und bald danach, als sie um sich blickten, sahen sie niemand mehr bei sich als allein Jesus.

⁹Als sie aber vom Berge herabstiegen, gebot ihnen Jesus, dass sie niemanden sagen sollten, was sie gesehen hatten, bis der Menschensohn auferstünde von den Toten.¹⁰Und sie behielten das Wort für sich, und befragten sich untereinander, was das ist: Auferstehen von den Toten?¹¹Und sie fragten ihn und sprachen: Sagen nicht die Schriftgelehrten, dass Elia zuvor kommen muss?¹²Er antwortete aber und sprach zu ihnen: Elia soll ja zuvor kommen und alles wieder zurechtbringen;

¹و بدیشان گفت: به شما می‌گویم: بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا ملکوت خدا را که به قوت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.

تبدیل هیأت عیسی

²و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیّر گشت.³و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفیدگردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید.⁴و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند.⁵پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است. پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!⁶از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.⁷ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که: این است پسر حبیب من، از او بشنوید!⁸در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.

⁹و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند.¹⁰و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد.¹¹پس از او استفسار کرده، گفتند: چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید?¹²او در جواب ایشان گفت که: الیاس البته اول می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.¹³لیکن به شما می‌گویم که: الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.

عیسی شفا می‌کند پسر گنگ و کتر را

¹⁴پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند.¹⁵در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند، در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.¹⁶آنگاه از کاتبان پرسید که: با اینها چه مباحثه دارید?¹⁷یکی از آن میان در جواب گفت: ای استاد،

und wie dazu geschrieben steht, der Menschensohn soll viel leiden und verachtet werden.¹³ Aber ich sage euch: Elia ist gekommen, und sie haben ihm angetan, was sie wollten, wie von ihm geschrieben steht.

Jesus heilt einen mondsüchtigen Jungen

¹⁴Und er kam zu seinen Jüngern und sah eine große Volksmenge um sie und Schriftgelehrte, die mit ihnen stritten.¹⁵ Und als die Menge ihn sah, entsetzten sich alle, liefen zu ihm und grüßten ihn.¹⁶ Und er fragte die Schriftgelehrten: Was streitet ihr mit ihnen?¹⁷ Einer aber aus dem Volk antwortete und sprach: Meister, ich habe meinen Sohn hergebracht zu dir, der hat einen sprachlosen Geist.¹⁸ Und wo er ihn erwischt, da reißt er ihn; und er schäumt und knirscht mit den Zähnen und wird starr. Ich habe mit deinen Jüngern geredet, dass sie ihn austreiben möchten, und sie konnten's nicht.¹⁹ Er antwortete ihm aber und sprach: O du ungläubiges Geschlecht, wie lange soll ich bei euch sein? wie lange soll ich euch ertragen? Bringt ihn her zu mir!²⁰ Und sie brachten ihn zu ihm. Und sogleich, als ihn der Geist sah, riss er ihn; und er fiel auf die Erde und wälzte sich und schäumte.²¹ Und er fragte seinen Vater: Wie lange ist's her, dass ihm das widerfahren ist? Er sprach: Von Kind auf.²² Und oft hat er ihn ins Feuer und ins Wasser geworfen, dass er ihn umbrächte. Aber wenn du kannst, so erbarme dich unser und hilf uns!²³ Jesus aber sprach zu ihm: Wenn du kannst? Alle Dinge sind möglich dem, der da

پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،¹⁸ و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانها بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.¹⁹ او ایشان را جواب داد، گفت: ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حد متحمل شما شوم؟ او را نزد من آورید.²⁰ پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.²¹ پس از پدر وی پرسید: چند وقت است که او را این حالت است؟ گفت: از طفولیت.²² و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترحم کرده، ما را مدد فرما.²³ عیسی وی را گفت: اگر می‌توانی ایمان آری، مؤمن را همه‌چیز ممکن است.²⁴ در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه کنان گفت: ایمان می‌آورم، ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.²⁵ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: ای روح گنگ و کز، من تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!²⁶ پس صیحه زده و او را به شدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.²⁷ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.

²⁸و چون به خانه در آمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟²⁹ ایشان را گفت: این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.

دومین پیشگویی دربارهٔ مرگ و قیام عیسی

³⁰و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،³¹ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: پسر انسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.³² اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

بزرگترین شخص

³³و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که: در بین راه با یکدیگر چه مباحثه می‌کردید؟³⁴ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگو می‌کردند در اینکه کیست

glaubt.²⁴ Und sogleich schrie der Vater des Kindes mit Tränen und sprach: Ich glaube, lieber HERR, hilf meinem Unglauben!²⁵ Als nun Jesus sah, dass das Volk herlief, bedrohte er den unreinen Geist und sprach zu ihm: Du sprachloser und tauber Geist, ich gebiete dir: Fahre aus von ihm und fahre nicht mehr in ihn!²⁶ Da schrie er und riss ihn sehr und fuhr aus. Und er lag da, als wäre er tot, so dass viele sagten: Er ist tot.²⁷ Jesus aber ergriff ihn bei der Hand und richtete ihn auf; und er stand auf.²⁸ Und als er heimkam, fragten ihn seine Jünger für sich allein: Warum konnten wir ihn nicht austreiben?²⁹ Und er sprach: Diese Art kann durch nichts ausfahren als durch Beten und Fasten.

Die zweite Leidensankündigung Jesu

³⁰ Und sie gingen von dort weg und zogen durch Galiläa; und er wollte nicht, dass es jemand wissen sollte.³¹ Denn er lehrte seine Jünger und sprach zu ihnen: Der Menschensohn wird überantwortet werden in die Hände der Menschen, und sie werden ihn töten; und wenn er getötet ist, so wird er am dritten Tage auferstehen.³² Sie aber verstanden das Wort nicht, und fürchteten sich, ihn zu fragen.

Der Rangstreit der Jünger

³³ Und er kam nach Kapernaum. Und als er daheim war, fragte er sie: Was habt ihr miteinander auf dem Weg besprochen?³⁴ Sie aber schwiegen; denn sie hatten miteinander auf dem Weg verhandelt, wer der Größte wäre.³⁵ Und er setzte sich und rief die Zwölf und sprach zu ihnen: Wenn jemand will der Erste sein, der soll der Letzte sein vor allen und aller

zuerst.³⁵ پس نشست، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: هر که می‌خواهد مقدم باشد مؤخر و غلام همه بود.³⁶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت:³⁷ هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.

هر که ضد ما نیست با ما است

³⁸ آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.³⁹ عیسی گفت: او را منع نکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌های به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید.⁴⁰ زیرا هر که ضد ما نیست با ما است.⁴¹ و هر که شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌های آب به اسم من بنوشاند، هراینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.

مستببین کنه

⁴² و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.⁴³ پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را پُر زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد.⁴⁴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.⁴⁵ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد.⁴⁶ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.⁴⁷ و هرگاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعهش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی، جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.⁴⁹ زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.⁵⁰ نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.

Diener.³⁶ Und er nahm ein Kind und stellte es mitten unter sie und herzte es und sprach zu ihnen:³⁷ Wer ein solches Kind in meinem Namen aufnimmt, der nimmt mich auf; und wer mich aufnimmt, der nimmt nicht mich auf, sondern den, der mich gesandt hat.

Wer nicht gegen uns ist, ist für uns

³⁸Johannes aber antwortete ihm und sprach: Meister, wir sahen einen, der trieb Teufel in deinem Namen aus, der uns nicht nachfolgt; und wir verboten's ihm, weil er uns nicht nachfolgt.³⁹ Jesus aber sprach: Ihr sollt's ihm nicht verbieten. Denn niemand, der eine Tat in meinem Namen tut, kann so bald übel von mir reden.⁴⁰ Wer nicht gegen uns ist, der ist für uns.⁴¹ Wer aber euch einen Becher Wasser in meinem Namen zum Trinken gibt, weil ihr Christus angehört, wahrlich, ich sage euch: Es wird ihm nicht unvergolten bleiben.

Jesus warnt vor Verführung

⁴²Und wer einen dieser Kleinen verführt, die an mich glauben, für den wäre es besser, wenn ihm ein Mühlstein an seinen Hals gehängt und er ins Meer geworfen würde.⁴³ Wenn dich aber deine Hand verführt, so haue sie ab! Es ist besser für dich, dass du als Krüppel zum Leben eingehst, als dass du zwei Hände hast und fährst in die Hölle, in das unauslöschliche Feuer,⁴⁴ wo ihr Wurm nicht stirbt und ihr Feuer nicht verlöscht.⁴⁵ Verführt dich dein Fuß, so haue ihn ab. Es ist besser für dich, dass du lahm zum Leben eingehst, als dass du zwei Füße hast und wirst in die Hölle geworfen, in das ewige Feuer,⁴⁶ wo ihr Wurm nicht stirbt und ihr Feuer nicht verlöscht.⁴⁷ Verführt dich dein Auge, so

wirf's von dir! Es ist besser für dich, dass du einäugig in das Reich Gottes gehst, als dass du zwei Augen hast und wirst in das höllische Feuer geworfen,⁴⁸ wo ihr Wurm nicht stirbt und ihr Feuer nicht verlöscht.⁴⁹ Denn jeder muss mit Feuer gesalzen werden, und alles Opfer wird mit Salz gesalzen.⁵⁰ Das Salz ist gut; wenn aber das Salz salzlos wird, womit wird man's würzen? Habt Salz bei euch und habt Frieden untereinander.